در درس گذشته کلام مرحوم آخوند بیان شد که فرمود احکام متقوم به رأی است و رأی هم متقوِّم به حیات است حال هنگامی که مجتهد از دنیا می­رود موضوع عوض می­شود ( موضوع حجیت فتوای مجتهد در حال حیاه است که با موت حجیَّت فتوا باقی نمی­ماند لذا استصحاب حجیت فتوای فقیه بلا وجه است چرا که موضوع ندارد)

اما ما این کلام را قبول نداریم و می­گوییم حدوث رأی قیام به حیات دارد ولی بقاء رأی فقط منحصر به حیات نیست بلکه اسباب دیگری دارد از قبیل ضبط در کُتب و ضبط در قلوب شاگردهای آن مجتهد و... لذا رأی مثل بناء و اثر صعب است همانگونه که تقلید آثار بناء همچنین تقلید آراء مجتهدین هم صحیح است اشتباه مرحوم آخوند است که رأی را متقوِّم به حیات حدوثا و بقاء گرفته است در حالی که از نظر بزرگان رأی متقوِّم به حیات است حدوثاً نه بقاءً چون بقاء رأی به ضبط در کتاب ها و نوشتها ممکن است

**سوال:** آیا موت مانند جنون نیست ؟

**جواب:** خیر جنون فکر مجتهد و منابع رأی او را مختل می­کند و لکن موت انقطاع روح از بدن است و هرگز خللی دررأی مجتهد ایجاد نمی­کند.

خلاصه اینکه مقتضای بقاء بر تقلید میت باقی است و ما دنبال مانع هستیم و تا کنون هم مانع پیدا نشده است.

اما اینکه آخوند فرمود یقین سابق هست به نظر ما این هم اشکال دارد چرا که یقین دو قسم است

یکی یقین وجدانی این یقین مربوط به حال حیات است ( مجتهد موجود و رساله آن هم موجود است و من هم او را درک کرده ام و از او تقلید می­کنم و می­دانم که این فتوا مربوط به این مجتهد است.

یکی هم یقین تعبدی است به این صورت که من نجاست این لباس را ندیده ام اما چند نفر شهادت داده اند که آن لباس نجس است پس یقین به نجاست آن لباس دارم این یقین تعبدی است یعنی شارع به من گفت که بیّنه حجت است و به بیّنه کنید، حکم شما همان است که بیّنه گفت یا مثلا روایت موثقه بر نجاست عصیر عنبی اذا قلی وارد شده است در این صورت یقین من به نجاست این عصیر می­شود تعبدی

آنگاه شک می­کنیم آیا نجاست عصیر عنبی باقی است یا نه زیرا یقین من در واقع یقین تعبدی به حدوث نجاست بود حال که شک در بقاء نجاست دارم استصحاب بقاء جاری می­کنیم چون بین یقین وجدانی و یقین تعبدی فرقی نیست . در جریان استصحاب نیاز به یقین سابق است خواه تعبدی باشد خواه وجدانی فرقی نمی­کند.

 خلاصه اشکال ما بر مرحوم آخوند این است که می­فرماید یقین سابق درست است چون یقین تعبدی به صدور آین فتوا از سوی فقیه داریم هم آیات و روایت به ما دستور داده اند در عصر غیبت امام علیه السلام متعبد به فتوای فقیه باشیم حال بعد مرگ فقیه شک می­کنیم که آیا باز این تعبد باقی است یا خیر استصحاب می­کنیم بقاء را به اعتبار نص تعبدی که داریم

**اشکال چهارم:** مرحوم خوئی در التنقیح ج ۱ ص ۱۰۹ است مبنای خاصی را در باب استصحاب مطرح کرده است به این صورت که می­فرماید ما استصحاب موضوعی داریم اما استصحاب حکمی نداریم بر این اساس می­فرماید شک در حجیت فتوای فقیه شبهه حکمیه است چون شک می­کنیم آیا شارع فتوای فقیه را مطلقا حجت کرده یا مقید به حیاه حجت کرده است لذا اگر استصحاب بقاء حجیت را جاری کنیم معارضه می­کند با استصحاب عدم حجیت فتوای میت چون قدر متیقن از حجیت فتوا همان حال حیات است و زائد بر حال حیات را شامل نمی­شود لذا این دو استصحاب در اثر تعارض ساقط می­شوند و باید به ادله دیگر مراجه کرد

**اشکال استاد:** به نظر ما این اشکال وارد نیست چرا که عدم دو قسم است.

**الف:** عدم ازلی.

**ب:** عدم نعتی مانند قریشیت که وصف زن سیّده است چنانچه عدم قریشیت وصف زن غیر سیّده است و آثار آن در انقطاع حیض است . استصحاب عدم نعتی حجت است اما استصحاب عدم ازلی حجت نیست چون اگر حجت باشد لازم می­آید که استصحاب های وجودیه ساقط شوند یعنی ما اصلا استصحاب وجودی نداشته باشیم . نمونه اش در همین جا که ما می­خواستیم استصحاب حجیت فتوای فقیه کنیم شما استصحاب عدم ازلی تقلید میت را جاری کرده اید در حالی که این استصحابی که شما جاری کرده اید حجت نیست.